



بوسنی جدال هزار ساله

رسول خیراندیش

سرزمین همراه بوده بر دامنه نابسامانهای آن افزوده می‌شد. بوسنی دارای جمعیت است مرکب از مسلمانان، صربها (معروف به پتتیک)، کرواتها و گروهی منسلط که بدانها عنوان یوگسلاو اطلاق می‌شود، در این مجموعه مسلمانان در مقایسه با هر یک از گروههای مذکور دارای اکثریت هستند، لیکن چنان که مشاهده می‌شود تقسیم‌بندی فوق آشکارا دارای دو مقسم متفاوت قومی و دینی است. بدین معنی که مسلمانان واحدی دینی، و کرواتها و صربها و یوگسلاوها واحدهایی قومی هستند. این شیوه دست‌بندی همیشه موجب پیچیدگی مسائل آن سرزمین و مشکل شدن حل و فصل آنها شده است. نکته قابل توجه در این مورد آنکه اگرچه سه گروه قومی صرب، کروات و یوگسلاو همگی مسیحی هستند، لیکن به دو فرقه کاتولیک (کرواتها) و ارتدکس (صربها) تقسیم می‌شوند. با وجود این در تعارضات و تبدلات سیاسی منطقه بالکان، کرواتها و صربها بیش از آنکه بر ماهیت دینی خود تأکید کنند متوجه هویت قومی خود بوده‌اند لیکن به عکس آنان مسلمانان همیشه ماهیت اجتماعی خود را منوط و مربوط به ایمان اسلامی خود دانسته و اظهار کرده‌اند.

در طول قرن نوزدهم که برای اقوام بالکان با وقایع سرنوشت‌سازی همراه بوده، تأکید بر هویت قومی از جانب صربها و کرواتها موجب تحکیم و توسعه موقعیت سیاسی‌شان گردید. زیرا قرن نوزدهم عصر ناسیونالیسم و تأسیس دولتها براساس ملیتها و قومیتها بوده، در حالی که جامعه مسلمان بوسنی با عنایت به هویت اسلامی خویش در صدد پیوستگی و همبستگی با

بوسنی و هرزگوین کشوری است که با حدود بیست هزار مایل مربع وسعت در غرب شبه جزیره بالکان قرار دارد. این موقعیت موجب گردیده تا در قسمت اعظم تاریخ خود به صورت حائلی میان دولتهای بالکان و دولتهای اروپای مرکزی در آید. به عنوان مثال در عصر امپراتوری بیزانس (روم شرقی) بوسنی مدتها منطقه مرزی میان روم شرقی و غربی و سپس روم شرقی با امپراتوری فرانک بود. در عصر امپراتوری عثمانی وسیعی برای مدتی طولانی حائلی بود میان این امپراتوری و دولتهای اتریش و ونیز در قرن نوزدهم، در دوره قدرت‌گیری صربها باز هم این سرزمین منطقه واسط صربستان و اتریش بود. تنها با تشکیل دولت یوگسلاوی در سالهای پس از جنگ جهانی اول، بوسنی از صورت سرزمینی مرزی در آمد و به استان مرکزی یوگسلاوی تبدیل شد. به همین جهت به «قلب یوگسلاوی» شهرت یافت. اما با وجود این موقعیت جغرافیایی ممتاز و بهره‌مندی از شرایط مساعد اقلیمی و در بر گرفتن ساریوو که از زیباترین شهرهای اروپا محسوب می‌شود، بوسنی در طول حیات جمهوری فدراتیو یوگسلاوی فقیرترین ایالت آن به‌شمار می‌آمد. ضعف عمومی اقتصاد منطقه که بیشتر به دلیل دوام شیوه‌های اقتصاد کشاورزی و عدم توسعه مطلوب بخش صنعت بوده، موجب تأکید هر چه بیشتر بر مناسبات زمین‌داری و تعارضات ناشی از مالکیت زمین می‌شد. لازم به تذکر است که در طول قرون گذشته نیز مسائل مربوط به مالکیت اراضی کشاورزی و حقوق کشاورزان بحرانهای بسیاری را در این سرزمین موجب شده بود. چون تعارضات ملکی در منطقه بوسنی با پیچیدگی ترکیب قومی آن

امپراتوری عثمانی بود، و از آنجا که عثمانی طریق ضعف و سقوط را می‌پیمود مسلمانان در آمیزش از صبر و انتظار، نهایتاً فرصتهای بسیاری را از دست دادند و از رقیبان صرب و کروواتان در قرن نوزدهم عقب ماندند. به دنبال آن، چون تحولات عمومی اروپا و اوضاع صربستان (همسایه بوسنی در قرن نوزدهم) منتهی به حمایت قدرتهای اروپایی از صربها شد، فرصت جبران مافات برای مسلمانان به دست نمی‌آمد، تا آنکه با تحولات اخیر بلوک شرق فرصتی جدید به میان آمد و مسلمانان مصمم به کسب منزلت و موقعیت شایسته خویش شدند. لذا فصل جدیدی در تاریخ مبارزات هزار ساله مردم بوسنی گشوده شد. مبارزه‌ای که به اواسط تاریخ قرون وسطی باز می‌گردد. حال برای بحث پیرامون مسائل جاری این سرزمین و مردم آن لازم است نگاهی به گذشته داشته باشیم.

در اواسط قرون وسطی و مشخصاً در اواسط قرن هفتم میلادی دسته‌هایی از اقوام اسلاو به منطقه بالکان سرازیر شدند. در حقیقت اسلاوها تحت فشار پادشاهی فرانک، که مشغول توسعه قلمرو خود در اروپای مرکزی بود، به نواحی غربی بالکان رانده شدند. نواحی شرقی بالکان محل استقرار دولت بیزانس بود و پادگانهای نیرومند آن مهاجران اسلاو را متوقف می‌ساخت؛ لیکن نواحی غربی بالکان، بخصوص در سمت شمال که منتهی به قلمرو پادشاهی فرانک می‌شد، به آسانی به دست اسلاوها افتاد. ادامه این روند موجب شد تا در آغاز قرن هشتم میلادی دسته‌ای از اسلاوها که کرووات نامیده می‌شدند با حرکت به سمت شرق در نواحی مرکزی بالکان نیز نفوذ کنند و در آنجا مستقر شوند.

اگرچه کروواتها دیرتر از دیگر اسلاوها به بالکان وارد شدند، زودتر از آنان با اوضاع سیاسی و فرهنگی آن منطقه آشنا گردیدند. آنان خیلی سریع به کیش کاتولیک در آمدند؛ در آغاز قرن دهم میلادی تومیسلاو Tomislav یکی از سرکردگان کروواتها با حمایت پاپ به پادشاهی رسید. بدین ترتیب پادشاهی کرووات با تمسک به کلیسای روم و جلب حمایت پاپ خود را از خطر حمله امپراتور بیزانس رها نید.

دیگر اسلاوها نیز از اقدام تومیسلاو پیروی کردند و در اواخر قرن دهم پامسلاو Chaslav کوشید تا صربها را که گروهی فاقد وحدت سیاسی بودند متحد سازد؛ اما این کار تا زمانی که آنان به کیش ارتدوکس نگرویدند میسر نشد. سرانجام در آغاز قرن یازدهم میلادی نواحی اسلاونشین شمال بالکان کاتولیک شدند و اسلاوهای نواحی جنوب که عموماً از صربها بودند ارتدوکس. در این شرایط منطقه بوسنی که در حد فاصل اسلاوهای شمال و جنوب بالکان قرار داشت ترکیبی ناپایدار از کاتولیکها و ارتدوکسها را در خود جای داد.

لازم به تذکر است که به کار بردن واژه‌های ارتدوکس و کاتولیک به اعتبار تأسیس و ترویج این دو شعبه از مسیحیت در سالهای بعد است. در اینجا صرف اطاعت از کلیسای قسطنطنیه به منزله ارتدوکس بودن و اطاعت از کلیسای رم به منزله کاتولیک بودن تلقی شده است. تجزیه مسیحیت به دو شعبه ارتدوکس و کاتولیک پس از سالها کشمکش آشکار و نهان سرانجام در

سال ۱۰۵۵ م. صورت گرفت؛ و تا مدتها پس از آن نیز ماهیت این تجزیه بر همگان روشن نبوده بطوری که در سال ۱۰۷۷ م. یکی از فرمانروایان اولیه صرب به نام میخائیل علی‌رغم پیوند با کلیسای ارتدوکس با تأیید و حمایت پاپ، رهبر کلیسای کاتولیک، به قدرت رسید. با توجه به اوضاع سیاسی اسلاوهای منطقه بالکان این اقدام میخائیل می‌تواند توجیه پذیر باشد. زیرا در اواخر قرن یازدهم کروواتها با متمایل شدن به سوی مجارها، اقدام به تأسیس دولتی برای خود کردند و از آن زمان سرنوشت خود را از دیگر اسلاوهای بالکان جدا ساختند. در همان حال صربها نیز در صدد به دست آوردن حمایتی از خارج برای نیل به چنین مقصودی بودند؛ از این رو میخائیل امیدوار بود با حمایت پاپ اساس قدرت خود را مستحکم سازد. اما صربها بزودی دریافتند که احتیاج به حامی قدرتمندتر و نزدیکتری دارند. بنابراین، در نیمه دوم قرن دوازدهم، هنگامی که یکی از فرمانروایان صرب به نام استفن نماتیا Stephen Nemanya سلسله نماتیا را تشکیل داد، با تمکین از کلیسای قسطنطنیه حمایت بیزانس را به نفع خود جلب کرد. تا این زمان دو نیروی اسلاو یعنی صربها و کروواتها با توسل به نیروهای خارجی چون مجارها و بیزانسها برای خود دولتهایی تشکیل داده بودند، اما بوسنیاییها وضع سیاسی و تاریخی کاملاً متفاوتی با آنها داشتند.

در اواخر قرن دوازدهم بوسنی دارای فرمانروایی به نام کولین (مرگ ۱۲۰۴) بود و به استقلال روزگار می‌گذراند. در همان حال در بوسنی فرقه‌ای موسوم به بوگومیل Bogomil پا گرفته بود که به دلیل گرایشهای ثنوی از سوی کلیساهای روم و قسطنطنیه به عنوان بدعت گزار شناخته می‌شد. لذا صربها به اعیان تسلط بر بوسنی با جلب حمایت بیزانس سعی کردند مبارزه با بوگومیلها را بهانه‌ای برای رسیدن به مقصود قرار دهند. صربها در نیل بدین مقصود توفیقی اساسی نیافتند، لیکن چون به خاطر کشمکشهای درونی آغاز قرن دوازدهم متوسل به نیروهای خارجی‌ای همانند بیزانس و مجارستان شدند، تا اواسط همین قرن موجبات تسلط مجارها را بر بسیاری از نواحی اسلاونشین از جمله بوسنی فراهم کردند. این از موارد نادری بود که بوسنیاییها استقلال خویش را از دست می‌دادند، لیکن علی‌رغم آنکه سلطه مجارها موقتی بود پس از آن صربها نیز از جایگزینی با مجارها در بوسنی عاجز ماندند، زیرا مداخلات مجارها و تعارضات بعدی با بیزانسها آنان را بسیار ضعیف ساخته بود، لذا بوسنی توانست به مانند گذشته استقلال سیاسی خود را حفظ کند.

ضعف سیاسی صربها تا قرن چهاردهم میلادی ادامه یافت، تا آنکه با به قدرت رسیدن استپان دوشان Stephen Dushan بار دیگر قدرتمند شدند. استپان قلمرو صربها را گسترش داد اما این گسترش بیشتر در سمت جنوب بود و او در مرزهای بوسنی به توفیقی اساسی دست نیافت. حکومت استپان دوشان عصر اقتدار صربها به شمار می‌آید و استقلال و اقتدار آنان در این عصر بعدها الهام‌بخش تحرکات سیاسی‌شان شد. با وجود این چنان‌که گفته شد حتی در این زمان نیز بوسنی موقعیت سیاسی خود را حفظ کرد. در همان حال در اواخر قرن چهاردهم، یعنی اندکی پس از استپان دوشان صرب، ساکنان بوسنی به پا خاستند و به زعامت تورکوی اول (1۳۵۲-۱۳۹۱ م)

دولت بوسنی را وسیع و قدرتمند ساختند. تورنگوی سراسر بوسنی و صربستان را به زیر قدرت خود کشید و فقط از تصرف نواحی جنوبی و دوردست اسلاوونین بالکان بازماند. دولت تورنگوی در قرون وسطی قدرتمندترین دولت اسلاوها در بالکان بوده است.

در فاصله اقتدار استغان دوشان و تورنگوی، در بالکان تحول سیاسی و نظامی مهمی رخ داد که تا قرن‌ها بعد چهره سیاسی این منطقه را تحت الشعاع قرار داد. این تحول ورود ترکان عثمانی بود. ترکان عثمانی که پس از تصرف آسیای صغیر قدم به بالکان نهاده بودند، سرعت در امتداد غرب آن منطقه پیشروی کردند. از آنجا که ورود اولیه ترکان به بالکان با دعوت امپراتوری بیزانس صورت می‌گرفت، ترکان بدون جنگ و جدال با بیزانسیها سرعت از شرق بالکان به مرکز و مغرب آن قدم نهادند و نخستین بار در سال ۱۳۷۱ م. در جنگ رودخانه ماریتزا Maritza صربها را شکست دادند. ترکها بار دیگر در سال ۱۳۸۹ م. در نبرد کوزوو Kosovo پیروزی خود را تجدید کردند. در نتیجه این نبرد صربها تابع عثمانی شدند و حکمرانان آن برای حفظ قدرت خویش متکی ترکان گشتند. این وقایع زمانی رخ می‌داد که تورنگوی اقتدار و استقلال بوسنی را همچنان حفظ کرده بود. اما وقتی او در سال ۱۳۹۱ م. درگذشت اوضاع بوسنی دگرگون شد. علت اصلی این دگرگونی مهاجم نیروهای

در طول قرون گذشته نیز مسائل مربوط به مالکیت اراضی کشاورزی و حقوق کشاورزان بحرانهای بسیاری را در این سرزمین موجب شده بود.

جمهوری ونیز به سواحل غربی بالکان، یکسال پس از مرگ تورنگوی بودا مهاجم ونیزیها از سمت غرب همراه با گسترش قلمرو مجارها در سمت شرق یعنی کرواس بود. نتیجه این امر فقط خارج شدن کرواسی از دست بوسنیاییها و تصرف آنجا به دست مجارها بود. ونیزیها چون قدرت کافی برای تصرف نواحی داخلی بالکان را نداشتند متعرض بوسنی نشدند و ترکان عثمانی نیز که برای مقابله با مهاجمات امیر تیمور گورکانی متوجه آسیای صغیر شده بودند، به علت شکست هولناک در جنگ آلتوره (۱۲۰۴ م.) از هرگونه تحرک و توسعه‌ای در بالکان بازماندند. این امر به صربها امکان داد تا بار دیگر قدرت خود را احیا کنند، اما زمانی که ترکها توانستند شکست آلتوره را پشت سر گذارند و تصرفات خود را پس بگیرند صربها در خود توان مقابله مجدد با آنان را نیافتند، لذا به ایمد کسب حمایت بوسنیاییها، لازار سوم (۱۱۵۸-۱۱۵۶ م.) فرمانروای صربستان سلطنت خود را به استن توماشویچ Stephen Tomasevich وارث سلطنت بوسنی واگذار کرد. این امر مقدماً موجب گسترش قدرت و قلمرو بوسنیاییها شد، ولی خیلی زود آنان را با ترکان عثمانی رو در رو قرار داد.

تا آن زمان وجود بقایای دولت بیزانس در قسطنطیه و دولت صرب عواملی بود که از برخورد مستقیم ترکها با بوسنی جلوگیری می‌کرد. اما چون در سال ۱۴۵۳ م. قسطنطیه فتح شد و در سال ۱۴۵۸ م. لازار سلطنت صربستان را به بوسنیاییها وا گذاشت، ترکان خواه ناخواه با بوسنی روبرو شدند. نتیجتاً این رویارویی شکست صربها از ترکها در سال ۱۴۵۹ م. بود که نشان داد حمایت بوسنی چیزی را عوض نکرده است. چند سال بعد یعنی در سال ۱۴۶۳ م. ترکها مقاومت بوسنیاییها را نیز درهم شکستند و تا سال ۱۴۸۳ م. سراسر آن سرزمین را متصرف شدند.

تصرف بوسنی به دست ترکان عثمانی، برای آن سرزمین پایان یک دوران و آغاز دوران جدیدی به شمار می‌آید. تا این زمان یعنی از اواسط قرون وسطی تا پایان آن، ایالت‌های اسلاوونین بالکان شکل گرفتند. در این میان بوسنی از نظر اوضاع سیاسی و سیر تحولات تاریخی و نیز موقعیت فرهنگی وضع خاص خود را داشت و علی‌رغم ادعاهای امروزی صربها نه تنها جزو صربستان نبود، بلکه در مواردی نیز صربها تحت الشعاع قدرت بوسنیاییها بودند. در طول نیمه دوم قرون وسطی بوسنی تمایزی اساسی از دیگر ایالت‌های بالکان یافت و تنها وجه اشتراک آن با شاهزاده‌نشین صربستان استفاده مشترک آنها از خط سیریل بود. تحت تأثیر تمدنهای یونانی و رومی و

در طول نیمه دوم قرون وسطی بوسنی تمایزی اساسی از دیگر ایالت‌های بالکان یافت و تنها وجه اشتراک آن با شاهزاده‌نشین صربستان استفاده مشترک آنها از خط سیریل بود.

نیز کلیساهای ارتدوکس و کاتولیک، کرواتها و اسلاوونیا خط لاتین را پذیرفتند و صربها و بوسنیاییها خط سیریل را به کار گرفتند. صرف‌نظر از خط مشترک، بوسنیاییها و صربها در موارد دیگر تاریخی و فرهنگی وجه اشتراکی نیافتند.

از اواخر قرن پانزدهم میلادی بوسنی تبدیل به یکی از ایالت‌های مرزی عثمانی در اروپا شد. در آنسوی این مرز بقایای نیروهای اسلاو و نیروهای امپراتوری هابسبورگ اتریش در مقابل ترکان عثمانی مقاومت می‌کردند. طولانی شدن جدال میان ترکان مسلمان و مسیحیان کاتولیک در استفاد مرزهای شمالی بوسنی موجبات استقرار نیروهای نظامی و مبلغان مذهبی مسلمان در آن نواحی را فراهم ساخت.

در نتیجه پس از گذشت مدتی کوتاه مسلمانان جمعیتی قابل توجه در بوسنی شدند. گروه کثیری از مردم بوسنی اسلام آوردند و با مهاجران مسلمانی که عموماً از نظامیان ترک بودند درآمیختند. در میان جوامع اسلاو بالکان بوسنیاییها بیشترین تعداد مسلمان شدگان را به خود اختصاص دادند و این امر بار دیگر به مانند دوران قرون وسطی جامعه بوسنی را از دیگر جوامع

اسلاو ممتاز و متمایز ساخت. جامعه‌دیگر اسلاو یعنی صربها اگرچه زودتر از بوسنیاییها با ترکان مجاور شدند و حتی در داخل قلمرو عثمانی قرار گرفتند، چون وارد «نظام ملت» شدند به صورت اقلیتی مسیحی حیات دینی و سرانجام حیات قومی خود را حفظ کردند. براساس «نظام ملت» اقلیت‌های مسیحی ساکن امپراتوری عثمانی می‌توانستند امور داخلی خود را اداره و براساس شریعت خویش عمل کنند و در همان حال می‌بایست جزیه بپردازند. در مقابل صربها، مردم بوسنی اگرچه از قلمرو داخلی عثمانی دورتر بودند، تحت تاثیر شرایط مرزی گرایش وسیعی به اسلام نشان دادند و در همان حال به دلیل پیوستگی به فاتحان همکیش خود پاکسپ مالکیت اراضی زراعی ممتاز شدند. مالکیت اراضی از آن پس مشخصه‌ای برای جامعه بوسنیایی شد و صربهایی که در قلمرو بوسنی به‌سر می‌بردند به صورت دهقانان و رعایای آنان در آمدند.

در بدو امر مالکیت ارضی و پیوستگی با عثمانی بوسنیاییها را در موقعیت ممتازی قرار داد، لیکن در ادوار بعد چون در بوسنی تحت تاثیر تحولات اروپا نهضت‌های دهقانی و گرایش‌های اصلاح‌طلبانه به‌وجود آمد، موجب تحرک عمومی صربهای مقیم بوسنی شد. طی قرن نوزدهم چون مقابله با این تحرکات نهضت استقلال‌طلبی صربها را به دنبال داشت، صربهای صربستان

تصرف بوسنی به دست ترکان عثمانی، برای آن سرزمین پایان یک دوران و آغاز دوران جدیدی به شمار می‌آید.

و صربهای بوسنی متحد شدند و همین امر علاوه بر آنکه بر قدرت سیاسی صربها افزود، امکان مداخله آنان در بوسنی را نیز فراهم ساخت. در خلال این احوال امپراتوری عثمانی به دلیل امتناع از انجام اصلاحات، علاوه بر آنکه انحطاط داخلی خود را سرعت می‌بخشید، موقعیت جوامع هم‌پیمان خود مانند بوسنی را نیز در مقابل مخالفانشان تضعیف می‌ساخت. جامعه مسلمان بوسنی نیز چون در انجام فعالیت‌های سیاسی خود در انتظار پیشقدمی‌های عثمانی بود، از هرگونه ابتکار عمل مستقل باز ماند و سرانجام از رقبای سیاسی خود در جوامع اسلاو بالکان عقب افتاد.

در سراسر قرن شانزدهم و هفدهم امپراتوری عثمانی با موفقیت مرزهای بالکان را پشت سر گذاشت و به اروپای مرکزی رسید. دامنه نبردهای عثمانی حتی به شهر وین نیز کشیده شد و این عالیترین مرحله پیشرفت آنان بود. در این زمان بوسنی دیگر ایالتی مرزی نبود، لیکن پادگان عمده عثمانی و مرکز اصلی پشتیبانی نیروهای آن به شمار می‌آمد. اما با شروع ضعف و انحطاط امپراتوری عثمانی از اواخر قرن هفدهم اتریشها داخل قلمرو عثمانی دست به پیشروی زدند. عثمانی مدتها در برابر تهاجم و نیزبها به سواحل بالکان و

حمله اتریشها به مرزهای اروپایی خود ایستادگی کردند، اما سرانجام در آغاز قرن هجدهم توان مقاومت خود را از دست داد. با پیدایش یک دشمن اروپایی دیگر یعنی روسیه، موقعیت عثمانی پیش از پیش در بالکان دستخوش ناپساماتی گشت. چنان‌که در سال ۱۸۱۷ طی صلح پازاروویتس Passarowitz ترکان در بالکان مجبور به عقب‌نشینی شدند و به دلیل همین صلح کنترل خود بر صربستان را از دست دادند.

اتریشها در سالهای بعد همچنان به پیشروی خود ادامه دادند، به طوری که در سال ۱۷۳۹ م. طی معاهده بلگراد شمال صربستان را تصرف کردند. در چنین شرایطی با وجود آنکه بوسنی نزدیکی بیشتری به خاک اتریش داشت، اما عثمانی توانست آنجا را حفظ کند، لیکن بار دیگر آن ایالت به صورت یک ایالت مرزی در آمد، تا آنکه سرانجام در سال ۱۷۹۱ م. اتریشها موفق به تصرف بوسنی شدند. اتریشها از کنترل نواحی تصرفی خود در بالکان عاجز بودند، زیرا رقیب آنان یعنی روسیه توانسته بود در میان اقوام بالکان نفوذ کند و آنان تحت تاثیر القانات روسیه و جریانات ملیت خواهانه اسلاوهای بالکان با سلطه گری اتریشها مخالفت می‌نمودند. علی‌رغم موقعیت ضعیف اتریشها در بالکان، امپراتوری عثمانی به دلیل انحطاط روزافزون پازهم از انجام هر اقدامی به نفع جوامع مسلمان بالکان بازماند. این در حالی بود که از اوایل قرن

بوسنی در طول حیات جمهوری فدراتیو یوسلاوی فقیرترین ایالت آن به‌شمار می‌آمد.

نوزدهم نهضت استقلال‌طلبی صربها به رهبری قره جورج Kara George (۱۸۰۳-۱۸۱۳ م.) و سپس میلوش اوبرنوویچ Milosh obrenovich (۱۸۱۵-۱۸۱۷ م.) در حال تکوین و توسعه بود.

در سالهای بعد صربها موفق به کسب خود مختاری شدند و توانستند. با کسب حمایت فرانسه و روسیه بر قدرت خود بیفزایند. فرانسویان به امید به دست آوردن متحدانی در بالکان اندیشه انقلاب فرانسه را در میان صربها پراکنده ساختند. روسها نیز برای بدست آوردن پایگاهی در بالکان، اشتراک مذهبی خود با صربها (ارتدوکس) و وحدت نژادی اسلاوها را بهانه کردند از یک سو به امپراتوری عثمانی ضربه می‌زدند و از سوی دیگر بر سر راه رقیب اروپایی خود یعنی اتریش موانع بسیار به وجود می‌آوردند. در نتیجه هر اندازه که صربها بیشتر به استقلال نزدیک می‌شدند بر دامنه تعارضشان با اتریش افزوده می‌شد. اتریش نیز که قصد تصرف اراضی بیشتری را در بالکان داشت، بر دامنه تعرضات خود به اسلاوهای بالکان می‌افزود. در چنین حالتی بوسنی سرزمین حائل میان صربستان و اتریش گردید، در حالی که همچنان در مالکیت عثمانی بود و سلطه اتریشها آنرا از عثمانی جدا نساخته بود. بدین

ترتیب بوسنی میدان معارفه میان صربها، اتریشها و عثمانی شد. آن چنانکه در سال ۱۸۷۶ م. صربها در خاک بوسنی با عثمانی وارد جنگ شدند. هدف آنها پیشدستی بر اتریش در تصرف منطقه بوسنی بود. وضع جامعه مسلمان بوسنی در چنین شرایطی بسیار نامطلوب بود؛ زیرا در حالی که صربها در اواسط قرن نوزدهم مشغول توسعه قدرت سیاسی خود در بالکان و در جامعه اروپایی بودند و هر لحظه حمایت‌های بیشتری از جانب اروپاییان کسب می‌کردند، مردم بوسنی آرام و به امید کمک عثمانی نشسته بودند. تضاد صربستان با عثمانی، بوسنی را در ردیف دشمنان صربستان قرار می‌داد. در سال ۱۸۶۶ م. صربستان به‌طور محرمانه قراردادی با رومانی، مونت‌نگرو و یونان منعقد ساخت که براساس آن بتواند بوسنی را به تصرف خود درآورد. در سال ۱۸۷۸ با گشایش کنگره برلین برای تجدید نظر در معاهده سن استفانو اقدامات سیاسی و نظامی صربها برای تصرف بوسنی بی‌اثر ماند. کنگره برلین مالکیت عثمانی بر بوسنی را تأیید کرد، لیکن اداره آنرا به اتریش سپرد، از آن پس مردم بوسنی میان صربها و اتریشها متحیر و سرگردان ماندند و ناظر کشمکش صربستان و اتریش در مورد سرزمین خود شدند. آنچه بر این تحیر می‌افزود رشد گرایشهای قومی در بالکان بود که گرایشهای جامعه مذهبی مسلمان را در بر نمی‌گرفت. در چنین شرایطی بالکان در اوایل قرن بیستم بحرانی سیاسی متعددی را پشت سر گذاشت که از جمله آنها بحرانی بود که در پی تصمیم اتریش مبنی بر الحاق بوسنی به قلمرو خود در سال ۱۹۰۸ م. به وجود آمد. سرانجام دامنه این بحران به قتل ولیمهد اتریش به دست یکی از جوانان صرب در شهر سارایوو پایتخت بوسنی کشیده شد، که منتهی به جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۸ م.) گردید. یکی از میدانهای جنگ جهانی اول سرزمین بوسنی بود که در آن نیروهای صرب با اتریشها دست و پنجه نرم می‌کردند.

انگیزه مبارزه جویی صربها در برابر اتریشها، اندیشه پان اسلاویسم بود. سابقه پان اسلاویسم به اوایل قرن نوزدهم می‌رسد و روسیه به عنوان بزرگترین کشور اسلاو از آن حمایت می‌کرد. تا اواسط قرن نوزدهم نفوذ پان اسلاویسم توسعه فراوانی یافت، به طوری که در سال ۱۸۴۸ م. کنگره بزرگ اسلاوها تشکیل شد. پیدایش و گسترش جنبش پان اسلاویست با جریانات ملیت‌خواهانه‌ای بود که در آلمان، ایتالیا و دیگر کشورهای اروپایی در حال تکوین بود. رشد جریانات پان اسلاو در بالکان جامعه بوسنی را دچار انزوای سیاسی کرد، زیرا در چارچوب تحرکات سیاسی قومی جدید بوسنیاییها جایی نداشتند.

از آنجا که بوسنی میان صربستان و اتریش حائل شده بود، و اتریش تمایل به بی طرفی بوسنی داشت، در مورد قبول سلطه اتریش یا جذب در صربستان قادر به انجام هیچ عمل مستقل و مشخص نبود. عثمانی در امور داخلی آنها نقش مهمی داشت و بوسنیاییها امیدوار بودند که در عرصه روابط بین‌الملل ترکان عثمانی برایشان کاری انجام دهند. در شرایطی که عثمانیها بزرگترین موجودیت و موقعیت ضعیف خود را حفظ می‌کردند و در حالی که در نیمه دوم قرن نوزدهم جنبش پان اسلاو تحرکات جدیدی را آغاز کرده بود، شورهای دهقانی متعددی در بوسنی آغاز شد. در نتیجه، جریانات استقلال‌خواهی و اصلاح طلبی چنان درهم پیچیده شد که به صورت یک کلاف سردرگم در آمد. در چنین شرایطی دولت عثمانی از کنترل اوضاع بوسنی عاجز ماند، در نتیجه کنگره برلین ضمن واگذاری اداره بوسنی به اتریش مقرر ساخت که اصلاحات اداری و اقتصادی در آن سرزمین صورت گیرد. حاکمیت اتریش بر بوسنی با رضایت کرواتها همراه بود، اما صربهای بوسنی به شدت ابراز نارضایتی می‌کردند. در این زمان موضع مسلمانان بوسنی اعادة پیوند با عثمانی و احیای هویت تاریخی جامعه اسلامی‌شان بود. در سال ۱۸۸۱ م. به دنبال تضاد میان خواستهای جوامع بوسنیایی شورش وسیعی در بوسنی به وقوع پیوست و طی آن اتریشها، صربها و مسلمانان را سرکوب کردند. از آنجا که کرواتها کاتولیک از حمایت اتریش و صربهای ارتدوکس بوسنی از حمایت صربستان برخوردار بودند، مسلمانان صدمات بسیاری دیدند، امیدواری آنان به حمایت عثمانی آنهم در شرایطی که آن دولت بسیار ضعیف شده بود، دور از واقعیت می‌نمود.

در سالهای جنگ جهانی اول، اتریش و عثمانی در یک صف قرار داشتند و صربها به دول متفق سنی روسیه، فرانسه و انگلستان پیوستند. در این جنگ عثمانی و اتریش به همراه متحدشان، آلمان، شکست خوردند، در نتیجه به یکباره دست صربها در امور بوسنی باز شد و آنان با استفاده از این موقعیت در سال ۱۹۱۷ کنفرانس کورفو (Korfu) را تشکیل دادند. در این کنفرانس برای تشکیل یک کشور اسلاو در بالکان توافق حاصل شد. در این زمان کرواتها و اسلاوونها که با شکست اتریش حامی اصلی خود را از دست داده بودند به صربها پیوستند. طی کنفرانس کورفو مسلمانان به‌طور کلی فراموش شدند. عثمانی به دلیل شکست در جنگ، دیگر حتی حمایت ظاهری از آنان را نیز کنار گذاشته بود. عناصر شرکت کننده در کنفرانس براساس قومیتها انتخاب شده بودند و بدین ترتیب جامعه مسلمان بوسنی نتوانست در آن حضور پیدا کند. حمایت ایتالیا از نتایج کنفرانس کورفو راه را برای هرگونه اقدام بین‌المللی





کشمشکها ادامه یافت و سرانجام در این سال با توافق صربها و کرواتها بوسنی به صورت ایالتی بدون هویت سیاسی در آمد. در شرایط جدید نیز تنها مسلمانان بودند که متضرر می شدند، زیرا صربها و کرواتها در پوشش ایالتهای صربستان و کرواسی به فعالیتهای خود ادامه می دادند، در حالی که مسلمانان از چنین امکانی محروم بودند.

از سال ۱۹۲۹ م. جنگ جهانی دوم در اروپا آغاز شد و خیلی سریع یوگسلاوی را در بر گرفت. منطقه مرکزی یوگسلاوی یعنی بوسنی نیز از کانونهای اصلی جنگ در بالکان گردید و از رهگذر آن خسارات فراوانی به مسلمانان وارد آمد. در طول جنگ دو گروه عمده در یوگسلاوی علیه اشغال آلمانها می جنگیدند: گروهی به رهبری ژنرال تیو و گروهی به رهبری درایامیخائیلویچ. علی رغم مبارزه با دشمن مشترک این دو گروه سخت با هم دشمن بودند. سرانجام، پس از اخراج اشغالگران تیو توانست بر گروه رقیب فاتح آید و رهبر آنان را نیز اعدام کند. اقدام تیو با عنوان مقابله با تجزیه طلبی توجیه گردید و در این پوشش هرگونه حرکتی از جانب ایالات سرکوب شد. حکومت جدید با ماهیت کمونیستی اش نظام جمهوری فدرال را به وجود آورد. در نتیجه بوسنی و هرزگوین به صورت ایالتی در آمد که می توانست در محدوده تاریخی خود قرار گیرد، اما ادامه سرکوب و اشتقاق فرصت هرگونه کسب هویتی را از آن سلب کرد. تنها پس از مرگ تیو و با شروع فروپاشی بلوک شرق، فرصت تجدید حیات برای جامعه مسلمان بوسنی فراهم شد. اما این بار با کوله باری از تجربیات گذشته و اراده های محکمتر از قبل، در این راه بیداری عمومی مسلمانان در سراسر جهان نیز پشتیبان آنان است و این فصل تازه ای در تاریخ بوسنی می گشاید.

• شبه جزیره بالکان در جنوب شرقی اروپا، بین دریای آدریاتیک و دریای ایونی در غرب و دریای مدیترانه در جنوب و دریاهای آژه و سیاه در شرق قرار گرفته است.

بر مسلمانان پست! زیرا ایتالیا در آن زمان به صف اتفاق مثلث پیوسته و با حمایت انگلستان به جدال علیه عثمانی برخاسته بود. این شرایط به امضاء کنندگان معاهده کورفو امکان داد تا در سال ۱۹۱۸ موجودیت پادشاهی صرب، کروات، اسلونی و مونته نگرو را که بعدها یوگسلاوی نامیده شد اعلام کنند. در همین سال به خود مختاری بوسنی و هرزگوین توسط اعضای کنفرانس کورفو پایان داده شد و این جامعه مسلمان بسیاری از حقوق خود را از دست داد. تشکیل کنفرانس صلح ورسای و عقد معاهدات سن ژرمن Sain German و نویلی Neuilly در سال ۱۹۱۹ م. که در مورد تنظیم مرزهای اروپای مرکزی و شرقی بود، موقعیت بین المللی یوگسلاوی را تحکیم بخشید.

یوگسلاوی برای اتحاد اسلاوهای جنوبی تشکیل شده بود، اما عملاً صربها قدرت را در دست داشتند. در سال ۱۹۲۱ صربها با استفاده از موقعیت جدید خود قانون اساسی جدیدی به وجود آوردند. بر طبق این قانون اساسی، بوسنی به ۲۳ بخش تقسیم شد و متعاقب آن جدال میان صربها و کرواتها در مورد اداره مناطق براساس فدرالیسم یا تمرکزگرایی آغاز شد. ادامه این جدال منجر به تفکیک جمعیتی بوسنی براساس جوامع مسلمان، صرب و کروات شد، که در آن باز هم به دلیل حاکمیت سیاسی صربستان قدرت در دست صربها باقی ماند. در نتیجه اوضاع همچنان متلاطم باقی ماند تا اینکه زمینه ساز قانون اساسی ۱۹۳۱ یوگسلاوی شد. بر طبق قانون اساسی جدید بوسنی و هرزگوین به ۹ بخش تقسیم شد. شرایط جدید به همه گروههای جمعیتی امکان داد که به طرح خواسته های خود بپردازند. در نتیجه کرواتها خواهان پیوستن به ایالت کرواسی به مرکزیت زاگرب، صربها خواهان پیوستن به صربستان به مرکزیت بلگراد و مسلمانان خواهان اعاده موقعیت تاریخی خود یعنی جامعه بوسنی خود مختار و مسلمان شدند. در این میان مسلمانان به دلیل فقدان حمایت خارجی موقعیت ضعیف تری داشتند، اگرچه صربها و کرواتها نیز به خواسته های خود نرسیدند. لیکن از آن پس تا سال ۱۹۳۹ م.